

م. امید از نگاه حقوقی

نوشته محمد حقوقی

اجازه بدهید نوشته‌ام را با شعر «سبز» اخوان شروع کنم:
 با تو دیشب تا کجا رفتم
 تا خدا وانسوی صحرای خدا رفتم
 من نمی‌گویم ملائک بال در بالم شنا کردند
 من نمی‌گویم که باران طلا آمد،
 با تو لیک ای عطر سبز سایه پرورده
 ای پری که باد می‌بردت
 از چمنزار حریر برگل پرده،
 تا حریم سایه‌های سبز
 تا بهار سبزه‌های عطر
 تا دیاری که غریبه‌هاش می‌آمد به چشمم آشنا رفتم
 ... الخ ...

سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ بود که من با عبدالملی دست‌غیب و محمدرضا نعمتی (شاعر دلسوخته بوشهری، که تا کام مرد، با استعداد شعری فراوان) و منوچهر آتشی با هم، هم‌اتاق بودیم. یکی از آن روزها من و آتشی به دیدن «م. امید» (مهدی اخوان ثالث) رفتیم. آنوقت که در سه راه «در دار» در خیابان ری زندگی می‌کرد. بعد از خوش و بش معمول، از او خواستیم که شعر بخواند. اولین شعری را که ظاهراً همان ایام گفته بود و در آغاز این مقال آمد، خواند. از او نام شعر را پرسیدیم. او بی‌اینکه به نام شعر اشاره کند، گفت: اصلاً شعر را گرفتید؟! گفتیم می‌خواهید بگوئید راجع به چه بود؟ گفت از کجا متوجه شدید؟ گفتیم از بند آخر:
 خانه‌ات آباد ای ویرانی سبز عزیز من!

ای زیرجد گون نگین خاتمت بازیچه هر باد!

گفت: خوب! حالا بدانید که نامش را «سبز» گذاشته‌ام. من گفتم آیا حیف نیست، شعری که عروج حالات شاعری را به بهترین وجه نشان می‌دهد، نام «سبز» ویرانگر بگیرد و خواننده یا شنونده را از آن حالت معنوی متأثر بیرون آورد؟ گفت: نه، اسم قشنگی است و به فرض، اسم دیگری

هم روی شعر بود باز خواننده خوب به انگیزه اصلی آن پی می‌برد.

این نخستین دیدار رسمی ما از اخوان بود. البته پیش از آن نیز، در همان کافه‌ای که در شعر «زمستان» اش به آن اشاره می‌کند، دیده بودیمش. باری اخوان از همان آغاز، کار خود را می‌کرد. به حرف کسی هم گوش نمی‌داد. می‌دانست دارد چکار می‌کند. روی هر کلمه شعرش حساس بود و به اصطلاح پشت آن می‌ایستاد. دیگر انتخاب نام



مهدی اخوان ثالث (پ. امید)

«سبز» که جای خود دارد.

اخوان شعر گذشته ما را خوب می‌شناخت و به ادبیات و تاریخ ادب ما مسلط بود. در صورتی که شاید دیلم هم نداشت. چنانکه شاملو هم نخواست است داشته باشد. این به راستی بخت آنها بود که بخت ورود به دانشکده ادبیات را نیافتند. چه بسا اگر می‌یافتند، این نبودند که الان هستند.

حالا برویم سر مطلب. یعنی مطالبی به اختصار و به اشاره راجع به چند مختصه مهم کار او. به خصوص که وقت کم است و بالاخص که تفصیل این مختصات در کتاب ویژه «اخوان ثالث» در سری کتابهای «شعر زمان ما» آمده است که دوستانی که نخوانده‌اند می‌توانند بخوانند.

نخست: اشاره به اندیشه و جهان‌بینی خاص او، که به نظر من با خواندن آثارش به راحتی به دست می‌آید. اگر چه خود نیز به آن اشاره کرده است: «من چاووشی خوان قوافل حسرت و خشم و نفرت و راوی قصه‌های از یاد رفته و آرزوهای بریادرفته‌ام»، شاعری که دشمن فریب و وقاحت و دروغ و بدی و دوست نجیب و نجابت و راستی و نیکی بود. و این حالت سکه‌ای را داشت که در امواج جوهر روشن‌گریه و اندوه، شکست و طغز،

حال و عشق، مدام در شعر او پیدا و پنهان می‌شد، اما همواره بسر مدار یأس می‌گردید. یعنی همان که محور اندیشه و کانون جهان‌بینی او بود. و برخلاف اکثر شاعران دهه سی، بعد از مقطع تاریخی ۲۸ مرداد به آن نرسیده بود؛ بلکه این یأس را در فطرت خود داشت. و ما نشانه‌های آن را در همان شعرهای اولیه او نیز (در ارغنون) می‌توانیم ببینیم. منتها این اندیشه یأس آور او پس از این تاریخ بیش از پیش شدت یافت. تا آنجا که می‌توان گفت میزان این تأثیر در شعر هیچیک از شاعران آن زمان به اندازه شعر اخوان نبود. نه احمد شاملو که پیش از

سالهای سی در تحرک ناشی از دوران تحزب از مبارزه و پیروزی خلق می‌گفت و بعد از سالهای سی تدریجاً به حقیقت قضایا پی می‌برد و برومی که بر او و نوع او رفته بود، می‌اندیشید. و نه نصرت رحمانی، که اگر هم از چنین مقطعی نمی‌گذشت، چه بسا همچنان از گرفتاری خویشتن خویش نجات نمی‌یافت. البته بگذریم از شاعرانی همچون «کسرائتی» و «سایه» که پس از آن مقطع نیز امید خود را وانهادند و همچنان از خلق گفتند و بهار در راه آیان و صبح در شب نمایان: بزک نمیر بهار میاد - کمبوزه و خیار میاد....

اما «امید» نوید ما از همان ابتدای زندگی شاعری خود با ذهنیتی یأس‌آلود درگیر بود و

قاف تا قاف جهان بینی شب وحشت چنانک
تا دم صورش سپیده دم نخواهی یافتن

زبان و بیان ویژه اخوان

مهدی اخوان ثالث، یکی از همین شاعران منفرد تاریخ ماست. با فردیتی خاص خود. شاعری نو مید که تاریخ سیه کار را می شناسد. اما بدبین فلسفی به معنای دقیق کلمه نیست. او حتی از لحظات خالی بیزار است و همواره مترصد شکار لحظه‌هایی است که به مرز شادمانگی و بی تابی اش برساند. زیرا تنها در این لحظه‌هاست که از دام ایام پوچی و بیهودگی و جهان هشیاری کنده می شود و به آغوش لحظه‌های پاک و آزادی و به دنیای مستی و راستی خود راه می یابد. آبشخور همه شعرهای زنده او همین جوهر تلخ و شوش سیالی است که خون جاری برخی از بهترین آفریدگان او امثال «نماز»، «تاگه غروب کدامین ستاره»، «مرداب»، «صبحی» و بسیاری دیگر است.
مختصه دیگر شعر اخوان، مسأله زبان و بیان

که اگر هم از باده می گفت به گونه‌ای دیگر می گفت.
باده غم افکن نه شادی فزا.
منوچهری می گوید:
آزاده رفیقان من! من چوبیم
از سرخ ترین باده بشوید تن من
در سایه رز اندر گوری بکنیدم
تا نیک ترین جایی باشد وطن من
از دانه انگور بسازید خنوطم
وز برگ رز سبز ردا و کفن من
و خاقانی می گوید:
رخسار صبح پرده به عمدا برفکنند
راز دل زمانه به صحرا برفکنند
مستان صبح چهره مطرا به می کنند
کاین پر طیلان مطرا برفکنند
دریا کشان کوه جگر، باده ای برفکند
کز تف کوه لرزه به دریا برفکنند
منوچهری کران تا کران جهان را شاد می دید و
مثل روز، روشن و خاقانی قاف تا قاف جهان را
غمگین می دید و تاریک مثل شب:

این، به سهولت و راحت در آثار ارغنون او درست در سالهایی که همه از امید می گفتند، کاملاً محسوس است و نشانه فردیت و تفرد اوست. همان فردیتی که هر کدام از شاعران بزرگ گذشته ما هر یک به نوعی داشتند. فردوسی در قرن چهارم و پنجم، منوچهری و ناصر خسرو در قرن پنجم، خیام در قرن پنجم و ششم، نظامی و خاقانی در قرن ششم، مولوی در قرن هفتم و حافظ در قرن هشتم. شاعرانی که در عین داشتن ذهنیات گوناگون هیچکدام ذهن و زبان غالب شاعران وابسته و متعارف زمانه خود را نداشتند زیرا فردیت داشتند. امثال «عنصری» یا «ابوالفرج رونی» یا «ادیب صابر» زیاد بودند، اما مثل آنها فقط خود آنها بودند. منوچهری فقط منوچهری بود. شاعر خندان با همان زبان خاص و با همان باده شادی افزا و همان خمیازات. تا آنجا که می خواهد پس از مرگ نیز با شراب بشویندش و از برگ رز بشویندش و در سایه تاک به خاک بسپرنش. درست برخلاف خاقانی، شاعر گریان

کانال فرطومی



پدیده‌ای جدید در سیستم انفال هوا
در ساختمان و صنایع از جنس
P.V.C و پلی اتیلن و جبرئیل
نصب سریع و آسان
سبک و با دوام
مقاوم در برابر رطوبت و حرارت و اسید
در قطرهای ۵ الی ۱۰۰ سانتیمتر
تلفن: ۸۸۲۷۷۶۴ فاکس: ۸۸۴۳۲۲۲

مهندسین مشاور

ارائه سیستمهای مالی دستی و مکانیزه
انجام کلیه امور حسابداری دفاتر
قانونی و مشاوره

نشانی: خیابان دکتر بهشتی، بعد از خیابان سهروردی
خیابان میتر، ساختمان ۳۴، واحد ۸
تلفن: ۸۷۵۷۹۱۷، ۸۶-۸۷۴۶۰
فاکس: ۸۷۴۵۸۹۳

خاص اوست که از طریق راه میانبر یوش از سفر مشهد به تهران، به حاصل آورده است. زبانی در مثل همچون دایره‌ای محاط در مثلثی که سه ضلع آن یکی زبان خراسانی یعنی کلاسیک و ادبی و دومی زبان رایج یعنی غیر ادبی معمول و ضلع سوم زبان نیماست.

ضلع اول یعنی خراسانی، که گاه در حد اعلای مختصات این شیوه را در اشعار او می‌توان دید. مثلاً در این سطرها:

یکی بنگر درختان با پریزادان مست خفته می‌ماند *

من امشب آمدستم وام بگزارم *

بر به کشتی‌های خشم بادبان از خون *

نیموده بدستی هیچ سویی را...

«آمدستم» به جای آمده‌ام و دو حرف اضافه کنار هم، یا استعمال «یکی» و «با» در مصراع اول، یا مصراع سوم، که چه بسا برخی از شاعران جوان ما معنی‌اش را هم نفهمند. یعنی ندانند که «بندست» معنی «وَجِب» می‌دهد و لاجرم معنی کل مصراع را نیز:

که حتی یک وجب از این خاک نیست که پیموده نشده باشد.

و بعد ضلع دوم، که در کنار این زبان فخم خراسانی است. یعنی زبان معمول امروز ما مثلاً این سطرها:

در آن لحظه که من از پنجره، بیرون نگاه کردم *

حواله، حاضر کن نچایید، آدمک کُلی عرق کرده است *

چه خوب آمد به یادم گریه هم کاری است *

خدا را شکر، چندان بد نشد آخر...

و آنگاه، ضلع سوم که به وام از زبان نیماست. مثلاً این سطرها:

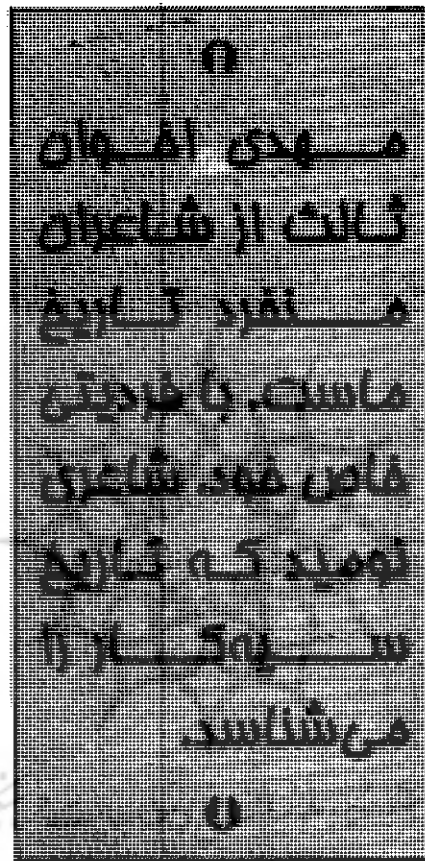
اینگ اینگ مرد خواب از سر پریده‌ی چشم و دل هشیار *

دشمنانم مودیانه، خنده‌های فتح‌شان بر لب *

مانده صبح از من به جای یک مشت خاکستر *

می‌گشاید خوابگاه کفتران را بر

و چنانکه متوجه شدید، ما در شعرهای اخوان، کلمات عامیانه و معمولی را در همسایگی کلمات خراسانی و در همسایگی زبان نیمایی، کنار هم می‌بینیم. به عبارت دیگر کلمات عامیانه و متداول مثل غالباً، غافلگیر، رویگردان، پشه‌بند، القصه، و نظائر اینها، همراه کلمات مهجور و غیر معمول مثل انیران، بیغاره، کاواک، مرده به دست و پای و نیز



همراه لغات تازی سنگین، همچون تجاویف، کزت، مفرغ، ضجه و... چنان در کنار هم نشسته‌اند که خواننده سطر هیچ احساس تصنع نمی‌کند و این بزرگترین هنر اخوان است. بخصوص که قدرت خلاقه ترکیب‌سازی او را نیز نباید فراموش کنیم. مثلاً همین ترکیب «اندوه‌زار» او را، یعنی ترکیب پسوند «زار» را با اسم معنی یا حتی خلق کلمات بسیط مثل «تاریکا» به قرینه «روشنا»، و امثال این ساخته‌ها بسیار، که همه از قدرت خلاقه و شمع عجیب او نسبت به زبان مادری‌اش حکایت می‌کند. همان که متأسفانه در کار جوانان ما حتی نشانه‌های

ضعیف آن دیده نمی‌شود. و حتی در کار ماکه دیگر جوان هم نیستیم. و به راستی که اخوان از این نظر هیچ جانشینی نداشت، چون در او جوهری بود که در دیگران نبود. او با کلمات سکه می‌سازد. یا سکه‌های قدیمی از کار افتاده و زنگ زده را برای اینکه در کنار کلمات تازه توی چشم نزنند، با ماسه و شن می‌ساید و برق می‌انداخت. تا در کنار کلمات دیگر به شکل یک سکه تازه و نو جلوکند.

از دیگر مختصات شعر اخوان موسیقی شعر اوست. آهنگ و وزن کلمات. اخوان به دو بحر «رمل» و «هزج» یعنی با «فاعلاتن»ها و «مفاعیلن»ها خیلی اخت بود تا آنجا که شاید بتوان گفت حدود هفتاد تا هشتاد درصد اشعار او در این دو وزن سروده شده است. بحر رمل: «کاو» یا اسکندر، «مرداب»، «طلوع»، «آخر شاهنامه»، «پیوندها و باغ»، و تمام کتاب «زندگی می‌گوید اما»، «خوان هشتم و آدمک»، «میراث»، «سبز»، «نماز» و... و بحر هزج: «زمستان»، «آواز گرگ»، «چاووشی»، «کتیبه»، «پرستار»، «صباحی»، «قصه شهر سنگستان»، «روی جاده نمناک»، و... درست برخلاف شعر «فروغ» که از این دو بحر در دیوانهای او جز یکی دو مورد استثناء خبری نیست. چراکه این دو وزن، آهنگی آرام دارد. یعنی با روحیه آرام اخوان می‌خواند ولی با روحیه عصبی و تند «فروغ» نه.

باری شعر اخوان آئینه تمام‌نمای روحیات اوست. تصویر انسان مهربانی که نامش «مهدی اخوان ثالث» بود. اخوانی که چنان با دنیای صمیمی شعرش ارتباط داشت که کودکان با دنیای پاک کودکی‌شان. گریه‌ها، بهانه‌ها، قهرها، آشتی‌ها. و به همین دلیل من هیچگاه تعجب نمی‌کردم از اینکه گاه مثل بچه‌ها بهانه می‌گرفت یا به گریه می‌افتاد. و این را کسی به شما می‌گوید که با غالب شاعران امروز، یک دوره خاص زندگی کرده است. مثلاً با «شاملو» بخصوص سال آشنایی او با «آیدا» یا با «آتشی» و دو سال هم‌اتاقی با او، و نیز با «آزاد» که مدتی شب و روز بسا هم بودیم. و با «رؤییا» و «تمیمی» هم تا آنجا که هر کدام به اصفهان هم که می‌آمدند جز خانه من، منزلشان نبود. مثلاً «اخوان» که یکبار دو هفته تمام مهمان من بود.